

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

قاسم باز
۱۴ جون ۲۰۱۵

کودتا و قتل محمد هاشم میوندوال

باز هم دروغهای شادخدار، این بار از حنجره آقای نصیر مهرین !
دانشمند ملیگرا و استاد محترم آقای دوکتور سید عبدالله کاظم چه مقبول فرموده، (انواع عقده ها موجب می شوند تا بیان حقایق تاریخی تحت الشعاع قرار گیرند و از مسیر اصلی منحرف شوند. متأسفانه بسیار نویسندگان و محققان ما دچار این مشکل می باشند و اما باید بدانند که اینکار بازی با تاریخ است).
به اصل موضوع بر می گردم ..

به تاریخ ۲۵ فبروری سال ۲۰۱۵ در سایت افغان جرمن انلاین یک پر پره که اصلاً نوشته بی مفهومی به قلم آقای نصیر مهرین که سرپا جز تهمت ، دروغ و بهتان چیزی بیش نبوده و نویسنده آن تهمت نامه که خودش از طرفدارن میوندوال و حزب دوونیم نفره مساوات است خواندم ، این شخص که خود را محقق معرفی می نماید ، اگر در مسایل ملی این گونه تحقیق به خورد مردم داده شود تُف به این گونه تحقیق که سرپا دروغ ، بهتان و تهمت باشد . نمی دانم گروهی که امروز به طرفداری محمد هاشم میوندوال استن های خود را بر زده چرا در چشمان مردم و نسل جوان آینده مملکت خاک می اندازند.

چند سال قبل در ایالات ویرجینیا در یکی از مجالس خصوصی مردم از نزد آقای تورنجرال عبدالرزاق میوند سوالهای کردند و برایش گفتند، شما که یک جنرال با پتهای سرخ در اوردوی افغانستان بودید، چرا امروز جرأت و شهادت این را ندارید که واضح بگوئید ، که ما کودتا می کردیم، جواب آقای میوند این بود، که برادر ما کدام کار نیک نمی کردیم که امروز بالای آن افتخار کنیم به همین خاطر است که در محضر عام بدون خجالتی که عاید ما می گردد دیگر چیزی به دست آورده نمی توانیم . راست گفتند.

(بالای خر سوار شدن یک شرم و پایان شدن شرم دیگر)

نوشته و مقاله آقای نصیر مهرین از کتابهای اشخاصی گرفته شده که اکثره نویسندگان آن کتاب ها مخالفان شهید سردار داوود خان بوده و می باشند . مثال برجسته آن کتابها یکی هم کتابی به نام (داوودخان د کی جی بی په لومو کی) . که اصلاً این اثر مزخرف که نویسنده آن شاید عضو حزب دیموکراتیک خلق باشد، در پشاور به نام مستعار غ. عمرزی که هیچ يك از افغانها هویت وی را نمی شناسد تحریر یافته همچنان کتاب آقای صدیق فرهنگ به نام افغانستان در پنج قرن اخیر، و سده بیست در افغانستان کتاب جنرال نذیر کبیر سراج و غیره و غیره.

در این سی و پنج سال گذشته آنقدر کتابها و نوشته های غرض آلود به طبع و نشر یکی به طرفداری یک شخص و سیستم و دیگری به مخالفت اشخاص و سیستم های دیگر نوشته شده که بعضی اوقات این نوشته ها و کتابها خواننده را

دچار سردرگمی می سازد، در لابلای این کتب و نوشته ها حتی پیروان یک سیستم و یک ایدیالوژی هم باهم هم نظر نیستند گاهی یکی احمد را و گاهی دیگری محمود را مسؤول می شمارد مثال عمده این گونه کتابها و نوشته ها، کتابها و نوشته های اعضای حزب دیموکراتیک؟ خلق است.

همچنان در این سه دهه اخیر یک عده نویسندگان ما قضایای ملی و سیاسی مملکت را به نحو دلخواه خود بدون این که عواقب خطرناک آینده آن را در نظر بگیرد، طبق میل و منافع شخصی فامیلی و گروهی خود نگاشته اند، همچنان باید خاطر نشان سازم که الحمدالله نویسندگان ملیگرا و وطن دوست هم داریم که قضایای ملی و سیاسی کشور را آزادانه بدون احساسات شخصی، فامیلی و گروهی به خورد مردم داده و می دهند که این گونه اشخاص و نویسندگان قابل قدر و واجب الا احترام اند.

آقای نصیر مهرین اکثر نوشته خود را از کتاب جنرال محمد نذیر کبیر سراج گرفته، این جنرال ابن الوقت زمان شاهی و جمهوریت که فکر می کرد بعد از کریم مستعنی لوی درستیز اردو افغانستان خواهد شد که نشد، وقتی که سردار داوود وی را نظر به مسلک عسکری که وی در بخش لوژستیک تحصیلات نموده بود نه در مسلک محاربه و قومندانی وی را شخص مطلوب به پوست لوی درستیزیت ندانست وی از مرحوم شهید داوودخان آزرده خاطر شد و در سال اخیر جمهوریت ۱۳۵۶ استعفاء کرد مرحوم شهید داوودخان هم استعفای وی را با پیشانی گشوده قبول کرد. این آقای جنرال در وقت تصدی ریاست لوژستیک اردوی افغانستان از رفقای نزدیک و شب نشین جنرال عبدالقادر و دوست صمیمی پدر کارمل بوده، شناخت نزدیک با ببرک کارمل داشت و تا اخیر وقتی که در کابل بود با پدر کارمل نشست و برخاست داشت. همچنان این جنرال سه ستاره ئی بعدها در زمان حکمروائی ببرک کارمل افتخار؟ عضویت جبهه نام نهاد پدر وطن را نیز کسب نمود. زمانی که صحنه سیاسی کشور سرچپه گردید در آن وقت در پیشاور پاکستان هر که به ضد شهید سردار محمد داوودخان و غازی امان الله خان جفنگ می گفتند مورد نوازش آی ایس آی و احزاب اخوانی افغانی و پشاور قرار می گرفت به یاد دارم که در آنوقت در پیشاور پاکستان گرفتن نام غازی امان الله خان و شهید سردار محمد داوودخان بازی با آتش بود. آی ایس آی و نوکران تنظیمی جهادی افغان (حزب، جمعیت و اتحاد) امان الله خان و سردار داوودخان را مثل برادران لنین تلقی می کردند. در آن وقت آی ایس آی هدف داشت تا زعمای ملی افغانستان را چنان در ذهن مردم بالخصوص جوانان بگوید تا نسل آینده ندانند که ما هم يك وقت زعيم ملی و وطن دوست داشتیم. حتی سازمان جاسوسی جهنمی آی ایس آی در آن وقت و زمان در این مورد آنقدر به پیش رفتند که آنها يك فلم داکومنتری را ساختند. آی ایس آی در آن فلم داکومنتری احمدشاه بابا کبیر را يك داکو وانمود کرد. بد گفتن و توهین کردن زعمای ملی افغان در آن وقت در پشاور یک مدرک پیدا کردن لقمه نان بود، به هر صورت.

خوانندگان محترم باید بدانند که هدف نوشته من فقط و فقط افشاء کردن دروغهای شاخدار آقای نصیرمهرین و جواب دادن به وی است.

نصیر مهرین در باره کودتا یمحمد هاشم میوندوال، (محکمه فرمایشی و محکمه تاریخی) می نویسد.

- ۱) - حاجی اقبال حاجی وکیل حاجی از ولایت پکتیا در کودتای محمدهاشم میوندوال به حبس پنج سال محکوم و پنج سال را در زندان سپری کرد (من برایش می گویم، صد افسوس به این گونه تحقیق و دروغهای شاخدار،).
- ۲) - خیرالله منور وکیل خوگیانی پسر قومندان امین الله خوگیانی نیز به پنج سال حبس محکوم گردیده بعد از سپری شدن چند روز در زندان به اساس رفاقت شخصی که به عبدالقدیر نورستانی داشت از زندان رها گردید (باز هم برایش می گویم افسوس و صد افسوس به این گونه تحقیق و دروغ های شاخدار)

۳) -آقای نصیر مهرین می نویسد .که بعد از روز ۲۶ سرطان تا روز تصویب مسوده قانون اساسی سال ۱۳۵۵ نظام جمهوری در افغانستان ،تمام فیصله های آنوقت حکومت و محاکم غیر قانونی بوده و می باشد .(باز هم می گویم توبه ، به این گونه استدلال بی منطق،)

بلی آقای نصیر مهرین درست است که از تاریخ ۲۶ سرطان تا اخیر دلو سال ۱۳۵۵ در کشور قانون اساسی وجود نداشت ولی تمام قوانین و لوایح نظام شاهی به غیر از قانون اساسی نظام شاهی تمام امورات به اساس فرامین مقام ریاست جمهوری، قوانین نظام شاهی مرعی الاجراء بود در تمام محاکم ثلاثه از قوانین نظام شاهی استفاده می شد که اجراءات محکمه نظامی یا محکمه دیوان حرب نیز جز آن قوانین بود .
خوانندگان گرامی توجه نمایند!

حاجی اقبال حاجی وکیل ولایت پکتیا چطور در کودتای محمد هاشم میوندوال محبوس و به خاطر چه ؟ بعد از سه ماه سپری کردن حبس (نه پنج سال حبس) از زندان دهمزنگ رهائی یافت.
حقیقت و واقعیت قضیه گرفتاری و رهائی حاجی اقبال حاجی از محبس دهمزنگ !

تقریباً دو نیم ماه از پیروزی تحول ۲۶ سرطان گذشته بود ساعت هشت یا هشت نیم شب بود که زنگ دروازه خانه ما به صدا در آمد من بدون معطلی پیش دروازه رفتم وقتی که در را باز نمودم دیدم یک خانم با سه نفر مرد ایستاده بعد از احوال پررسی آنها خود را معرفی نموده و گفتند که ما از فامیل حاجی اقبال حاجی هستیم چون من نام حاجی اقبال را از پدرم زیاد شنیده و از دوستی آنها می دانستم مردها را به مهمانخانه و خانم حاجی صاحب اقبال جان را پیش مادر آوردم مادر که از سابق خانم اقبال جان حاجی را می شناختند با هم با خوشی جور پرسانی کردند و من بعد به مهمانخانه که پدرم در آنجا همراه مهمانان نشسته بود رفتم به مجرد داخل شدن در مهمانخانه پدرم گفت پسر غم جای مهمانان را بخور، من هم دوباره داخل خانه شدم تا به کسی بگویم که برای مهمانان چای آماده کند در این اثنا مادر را بسیار پریشان و ورخطا دیدم که نزد آمد و گفت به عجله برو به پدرت بگو داخل خانه بیاید من هم باز به اطاق مهمانخانه آمدم و به پدرم آهسته گفتم که مادرم شمارا کار دارد، پدرم همچنان بدون معطلی نزد مادرم آمد در این اثنا مادرم یک جلد قرآنکریم که پیشش بود به پدرم داد و گفت که این قرآن پاک را خانم حاجی اقبال آورده و گفت که بر روی این قرآن در رهائی شوهرم کوشش کنید وقتی که پدرم قرآن شریف را دید آن را از دست مادرم گرفت و چند بار ماچ نمود دوباره به مادرم داد و به مادرم گفت که یک مقدار پول را در بین شان بگذار و در یک دستمال بپیچان ، پدرم که پر از غصه بود دوباره به مهمانخانه آمد و با یک لهجه بسیار تند بالای برادر پسر و داماد حاجی اقبال قهر شده و برایش گفت که شما به این کار مارا غرق می سازید بعد از چند دقیقه وقتی که قهر پدرم کمی فرو نشست دوباره صحبت عادی شد پدرم جریان گرفتاری حاجی اقبال حاجی را از آنها پرسید. پسر حاجی اقبال جان حاجی به پدرم گفت: شب گذاشته چند تا صاحب منصب پولیس به منزل ما آمد و به حاجی صاحب گفت که شما در قضیه کودتا میوندوال متهم هستید شما را به خاطر تحقیق به وزارت داخله می بریم. وی را دیشب پولیس باخود برد ما کدام چاره دیگری نداشتیم. به خاطری که حاجی صاحب دوست شما بود ما هم پیش شما آمدم روی این قرآن را دیده به ما کمک کنید. پدرم برایش گفت که حاجی اقبال دوست خوب من است هر کمک که از دستم شود دریغ نخواهیم کرد، در این اثنا برادر حاجی اقبال حاجی یک مجله شورا ملی آنزمان را که حاجی اقبال حاجی وکیل بود وقتی که آقای محمد موسی شفیق رأی اعتماد را از شورا می گرفت حاجی اقبال حاجی در ضمن صحبت رأی دادن به محمد موسی شفیق از سردار محمد داوودخان به بسیار نیکی یاد کرده بود که بیانیة حاجی اقبال حاجی در آن نشریه نشر گردیده بود آنها نیز این مجله را به پدرم دادند . وقتی که آنها از پدرم خدا حافظی می گرفتند، پدرم برایش گفت که من هر روز نزد داوودخان نمی روم صرف روزهای جمعه و روزهای رحصتی آنها از طرف صبح می روم شما می توانید دیگر یا شام روز جمعه پرسان کنید.

روز صبح جمعه پدرم همان قرآنکریم را که فامیل اقبال جان جاجی به منزل ما آورده بود با مجله شورای ملی با خود گرفت و پیش داوودخان رفت، وقتی که پس به خانه آمد پدرم با برادر چنین حکایت کرد. وقتی که داخل منزل سردار شدم دیدم که سردار همراه خانم، دختر خورشید و ویس پسر و خانم ویس بالای چای صبحانه در تراس خانه گرد میزچای خوری نشسته من که قرآن عظیم الشان را در دستمال پیچانده بودم همراه مجله در دست گرفته بودم وقتی که پسر داوودخان به اسم ویس در دستم دستمال را دید صدا کرد: خانصاحب حتماً یک تحفه مقبول آورده اید، پدر ادامه داد که من به ویس گفتم که راستی یک تحفه بسیار خوب برایتان آورده ام. پدرم علاوه کرد در این وقت زرشیت دختر جوان داوودخان یک چوکی را که پهلوی داوودخان بود به من تعارف کرد من هم پهلوی سردار نشستم. آنها طبق معمول برای چای انداختند. من قرآن کریم و مجله شورای ملی را پیش روی داوودخان بالای میز ماندم در این اثنا داوودخان به بازکردن دستمال شروع کرد وقتی که وی قرآنکریم را دید، آنرا گرفت و ماچ نمود و به ویس پسر خود گفت که واقعاً از این کرده تحفه خوب و بهتر نیست. پدرم علاوه نمود که سردار داوودخان از پیشم سؤال کرد که این را از کجا هدیه کردی. پدرم علاوه نمود که من تمام جریان آن شیرا که فامیل اقبال برایم گفته بود برایش عرض کردم و برای داوودخان گفتم که من زور این کتاب را ندارم به همین خاطر به پیش شما آوردم، پدرم صحبت خود را چنین ادامه داد: وقتی که سردار تمام صحبت را شنید روی خود را طرف خانم خود کرد و برایش گفت در جیب من پول نیست هر چیزی که داری در بین قرآن بمان و این قرآن پاک را هم پوش کن. پدرم افزود خانم داوودخان وقتی که دستکول خود را پالید هفت صد و چهل افغانی را یافت تمام آن پولها را در قرآن ماند. بعد داوودخان به دختر خورد خود زرشیت گفت که بچیم این قرآن را ببر و در خانه خواب من نزدیک آن کلمه کلان چوبی بمان. پدرم اضافه کرد و گفت که بعد از چند دقیقه داوودخان برایم گفت... ((من حاجی اقبال جاجی را خوب می شناسم، کوشش می کنم. چطور مردم او را بازی داده.))

روز جمعه افتاب در حال غروب بود که پسر کلان حاجی اقبال به نام عمر برادر و داماد حاجی اقبال جان جاجی به خانه ما آمدند، پدرم تمام جریان ملاقات خود را که با سردار محمد داوودخان داشت برایشان مفصل گفت پدرم به آنها خاطر نشان ساخت که انشاءالله بزودی حاجی صاحب از زندان رهائی خواهد یافت، آنها هفته یک یا دوبار به منزل ما می آمدند در این مدت تقریباً سه ماه سپری گردید، یکی از روزها که ساعت دو یا دو نیم بجه روز بود پیش روی خانه خود که در آنوقت بالای سرک سالنگ و آب شهر آرا موقعیت داشت ایستاده بودم که موتر ماشی رنگ مرسدس بنز فامیل حاجی اقبال جان جاجی آمد دیدم که داماد و برادر حاجی اقبال از موتر پایان شدند بعد از احوال پرسی آنها از من سؤال کرد ندکه خان صاحب در خانه تشریف دارد؟ من برایش گفتم که بلی در این وقت متوجه شدم که یک شخصی با ریش سفید و لنگی سفید همراه یک صاحب منصب پولیس در سیت عقبی موتر نشسته، احمدشاه داماد اقبال جان برایم گفت که قاسم جان این حاجی صاحب اقبال جان است که امروز یک و نیم بجه از زندان دهمزنگ خلاص شد و این صاحب منصب پولس محبس موظف است تا حاجی صاحب را به خانه تسلیم نماید وقتی که حاجی صاحب را از زندان کشیدیم حاجی صاحب (اقبال) از این صاحب منصب خواهش کرد پیش از آن که من به منزل خود بروم اول به منزل بازمحمد خان می روم تا از وی تشکر و سپاس گزاری نمایم. من بعد از شنیدن سخنان آنها به عجله داخل خانه شدم به پدرجانم جریانرا گفتم. پدرم نیز بدون معطلی از خانه بیرون آمد. پدرم و حاجی اقبال جان هر دوی شان یک دیگر را در آغوش گرفتند مثل این که دو برادر بعد از یک زمان طولانی باهم ببینند.

تا همین لحظه که این نوشته را می نویسم خوشبختانه دوستی میان مثل قدیم پا بر جا بوده همیشه میان در غم و خوشی یک دیگر باهم می رسم، در حال حاضر فامیل حاجی اقبال جان در حیات آباد پیشاور زندگی می کند. این بود جریان محبوسیت و رهائی وکیل حاجی اقبال جاجی..

تف به ان دروغگو که می گوید حاجی اقبال به پنج سال زندان محکوم و پنج سال را در زندان سپری کرد .
یک محقق نباید هر کتاب و هر نوشته عرض آلود را به خاطر اثبات ادعای دروغین خود مأخذ و رفرنس بدهد.
آقای نصیر مهرین با استناد نوشته مسعود پوهنیار باز هم گل را به آب داده می نویسد .خیرالله منور از طرف محکمه به
پنج سال حبس محکوم گردید ولی نظر به شناختی که با عبدالقدیر نورستانی داشت بعد از چند روز از محبس رها
گردید .این ادعا بوی عاری از حقیقت بود بیش از یک تهمت بهتان چیزی دیگری نیست
روی دروغگوها سیاه .

خیرالله منور وکیل ولسوالی خوگیانی همراه پدر خود تا هفت ثور در زندان دهمزنگ بندی و محبوس بود وی مثل دیگر
محبوسین کودتا محمد هاشم میوندوال با پدر خود قومندان امین الله خوگیانی یکجا در زمان حکومت روائی نورمحمد
تره کی و ببرک کارمل رهائی یافتند .خیرالله منور و پدرش قومندان امین الله خوگیانی زمانی که از زندان آزاد گردیدند
به پشاور مهاجر شدند ولی متأسفانه آنها یعنی خیرالله منور و پدرش قومندان امین الله یکجا در پشاور از طرف اشخاص
نامعلوم در مهمانخانه منزل خود کشته شدند.

شما خوانندگان محترم قضاوت نمایند اگر یک تحقیقی که بنایش با دروغ ،تهمت و بهتان شروع شده باشد دست آورد و
نتیجه نهائی این گونه تحقیق محقق، به خواننده چه چیزی را به ارمغان خواهد آورد. یک چیز فقط دروغ دروغ و باز
هم دروغ .

وقتیکه حرف راست می زنم فقط آنده اشخاص از دستم عصبانی می شوند که همه زندگی شان بر دروغ استوار است .
نصیر مهرین او گل مرجان ئی نه منی .

پایان